

نقد و بررسی مبانی علوم انسانی غربی از منظر قرآن کریم

محمد علوی (عادلی)^۱

چکیده

اهمیت این تحقیق با موضوع نقد و بررسی مبانی علوم انسانی غربی، از آنجا ناشی می‌شود که پایه و اساس علوم انسانی را مبانی آن تشکیل می‌دهد. اما متأسفانه مسئله این است که مبانی علوم انسانی رایج (غربی) مبتنی بر مبانی اومانیسم و سکولاریسم بوده که آثار و نتایج آن قابل پذیرش اسلام نیست. ازینرو هدف اصلی این تحقیق بر داشتن گام‌های اولیه در نقد و بررسی مهم‌ترین مبانی علمی فلسفی علوم انسانی؛ یعنی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی از منظر قرآن کریم است که این هدف با روش تحقیق توصیفی-تحلیلی از نوع کاربردی با توجه به داده‌های کتابخانه‌ای و آیات قرآن کریم پی‌گیری شده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که علوم انسانی غرب در هستی‌شناسی معتقد است که دین در حوزه اجتماع هیچ حرفی برای گفتند ندارد، در حوزه انسان‌شناسی انسان محوری در برابر خدا محوری و تک‌ساحتی بودن انسان را مطرح می‌کنند و در حوزه معرفت‌شناسی، راه معرفت را منحصر به حس و تجربه می‌دانند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، انسان، مبانی، نقد و بررسی، علوم انسانی.

علوم انسانی در هر کشوری از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای برخوردار است تا جایی که مسیر و مقصد حرکت جامعه را تعیین می‌کند؛ زیرا مهم‌ترین رسالت علوم انسانی سیاست‌گذاری کلان و تعیین نقشه راه در جامعه است. به همین دلیل گفته شده است: "اگر علوم انسانی یک کشور با اختلال یا تعطیلی مواجه شود طرح کلان آن کشور یا تمدن به اختلال و تعطیلی دچار می‌شود" (میرزا پور ارمکی، ۱۳۹۰). اما متأسفانه یکی از مشکلات اساسی کشورهای اسلامی به‌کارگیری نظریات غربی در علوم انسانی است، این درحالی است که پی‌روی محض از نظریات غربی در حوزه علوم انسانی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی به این علوم باشد؛ زیرا علوم انسانی رایج غربی کاملاً مبتنی بر مبانی اومانیسم و سکولاریسم بوده که آثار و نتایج آن قابل‌پذیرش اسلام نمی‌باشد. لذا "جامعه و امت اسلامی به علوم انسانی نیاز دارد که با تکیه بر منابع متقن و سعادت‌بخش بتواند در راه رسیدن به تعالی و رشد انسان گام بردارد" (باقری و کاظمی نجف‌آبادی، ۱۳۹۲).

البته ضرورت نقد مبانی علوم انسانی رایج یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های علما و اندیشمندان اسلامی بوده است. حضرت امام خمینی (ره) در یک بیانی می‌فرماید: "خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور، آن‌چنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید و بانفوذ عمیق و ریشه‌دار غرب مبارزه کرد." (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱۷: ۳۲۲) حضرت آیت‌الله امام خامنه‌ای نیز با ابراز گله‌مندی از تعارض علوم انسانی در دانشگاه‌ها با آموزه‌های دینی و قرآنی می‌فرماید: "من درباره علوم انسانی گلیه‌ای از مجموعه‌های دانشگاهی کردم - بارها، این اواخر هم همین‌جور - ما علوم انسانی مان بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان بینی دیگری است؛ مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است. خوب، این نگاه، نگاه غلطی است" (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۸) ایشان در جای دیگر فرموده‌اند: "اساسی‌ترین کار این است که مبنای علمی و فلسفی تحول علوم انسانی باید تدوین بشود؛ این کار اساسی و کار اولی است که باید انجام گیرد" (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲) ۲

با توجه به گفته‌های فوق؛ ضرورت نقد علوم انسانی رایج انکارناپذیر است؛ ولی مسئله اصلی این است که این نقد را از کجا و چگونه باید انجام دهیم؟ این پژوهش اعتقاد دارد که نقد و بررسی باید از مبانی علمی فلسفی علوم انسانی غرب آغاز گردد؛ زیرا که موضع‌گیری در هریک از زمینه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی نقش بی‌سزایی در شکل‌گیری نوع علوم انسانی داشته و می‌تواند به آن‌ها جهت متفاوت بدهد. به‌عنوان نمونه این مسئله بسیار مهم است که ما جهان را کاملاً مادی تلقی نماییم یا اینکه بعدی دیگری نیز به آن اضافه نماییم؛ انسان را موجودی صرفاً موجود مادی تلقی کنیم یا اینکه بعد دیگری نیز به آن اضافه نماییم؛ معرفت را فقط حسی بدانیم یا

اینکه به معرفت‌های شهودی و عقلانی نیز قائل باشیم (اژدری، ۱۳۸۹)؟ لذا در این پژوهش مبانی علمی فلسفی علوم انسانی غرب از منظر قرآن کریم مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

ادبیات پژوهش

تعریف مبانی

لغت شناسان مبانی را جمع مبنی به معنی بنیاد، شالوده، بنیان، اساس پایه و ریشه دانسته‌اند (طریحی، ج ۱: ۶۴، انوری، ج ۷: ۶۶۰۳) در المفردات می‌خوانیم: «مبانی» جمع مبناء، از ریشه "بني" به معنای پایه و هر چه که بر آن و با تکیه بر آن بر رویش چیزی می‌گذارند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). در جای دیگر می‌خوانیم: "مبنی" جمعش مبانی است، در لغت به معنای محل بنا، ریشه، پایه و بنیان است (واثقی، ۱۳۸۶: ۵۳) در اصطلاح به پیش فرض های یک علم مبانی آن علم گفته می‌شود.

تعریف علوم انسانی

در تعریف علوم انسانی چه تعریف از حیث موضوع، روش و یا غایت در بین صاحب نظران این حوزه اعم از مسلمان و غیرمسلمان اختلافات و اشتراکاتی وجود دارد. تقریباً همه صاحب نظران موضوع علوم انسانی را "انسان" می‌دانند. البته عده‌ای صرفاً موضوعات غیر جسمانی انسان را موضوع این علوم می‌دانند و بعضی دیگر موضوعات جسمانی را از آن حیث که تأثیرگذاری بر مسائل غیر جسمانی دارند نیز داخل در موضوعات علوم انسانی قرار می‌دهند. بعضی از صاحب نظران روش دستیابی به علوم انسانی را صرفاً از راه عقل می‌دانند. عده‌ای دیگر همه روش‌ها به جز تجربه را در دستیابی به این علوم صحیح می‌دانند. عده‌ای نیز همه روش‌های عقلی، نقلی، شهودی و تجربی را در علوم انسانی صحیح و قابل قبول می‌دانند.

هم‌چنین در بین صاحب نظران تقریباً یک هم‌صدایی وجود دارد که هدف علوم انسانی شناخت، مطالعه انسان و جوامع انسانی و به طبع آن، تأثیرگذاری بر رفتارهای انسان و یا رفتار جامعه انسانی هست. آنچه در جدول ذیل آمده است مهم‌ترین تعاریف اندیشمندان اسلامی از علوم انسانی است.

عنوان	تعاریف علوم انسانی	منبع
علوم انسانی	موضوع علوم انسانی، دانش‌هایی است که به موضوعاتی می‌پردازد که با آگاهی و اراده انسان به وجود می‌آیند. به عبارت دیگر: موضوع علوم انسانی کنش انسانی است که با شناخت خصوصیات کنش انسانی راه پاسخگویی به پرسش‌های یادشده هموار می‌گردد.	(پارسانیا، ۱۳۹۱، ج ۳: ۲۴۰) و (پارسانیا، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۹)
	علوم انسانی، علوم است که «متعلق» این علوم، با فکر و اندیشه انسان ارتباط دارد. البته هر علمی با اندیشه انسان ارتباط دارد ولی «متعلق» علوم انسانی، اندیشه انسان است. در جریان شناسی هرچند شناخت	(مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۷۷)

	به واسطه انسان است، ولی متعلق این شناخت حیوان است؛ و...	
(خسرو پناه، ۱۳۹۱: ۳۰۲)	علوم انسانی که متعارف دانشگاهی است، همه علوم غیر از علوم پایه و علوم مهندسی و پزشکی را شامل می‌شود که شامل علوم است که با روش عقلی به دست می‌آید، مثل فلسفه؛ علمی که با روش نقلی به دست می‌آید، مثل رشته‌های الهیات؛ دانش‌هایی که با روش شهودی به دست می‌آیند، هر چند تحصیل آن دانش‌ها برای ما باز به روش نقلی است، مثل علم فقه، عرفان؛ دانش‌هایی که با روش تجربی تحصیل می‌شوند، مثل علوم رفتاری و اجتماعی انسان. همه این‌ها را علوم انسانی می‌گویند.	تعریف علوم انسانی از حیث روش علوم انسانی از حیث روش
(مصباح یزدی، ۱۳۶۱: ۱۶۷)	علوم انسانی عبارت است از: علمی که در ساختن انسان و تکامل معنوی و روحی انسان می‌توانند نقشی داشته باشند و از این جهت، باهدف انبیاء و تعالیم آن‌ها ارتباط پیدا می‌کنند. چون هدف انبیاء نیز ساختن انسان بوده است.	علوم انسانی از حیث غایت
(میرباقری، ۱۳۹۱: ۱۳۸)	علوم انسانی، علوم است که نقش پیش‌بینی، کنترل و هدایت رفتار انسان را پیدا می‌کند و می‌توانند او را مدیریت نمایند.	
	علوم انسانی «علوم هستند که با استفاده از روش‌های تجربی، عقلی، شهودی و نقلی در پی شناخت و مطالعه انسان به ما هو انسان- انسان ذو ابعاد- باهدف مدیریت رفتارهای انسان و یا جامعه انسانی می‌باشد»	مبانی علوم انسانی

جدول تعاریف مدیریت

مبانی علوم انسانی

مبانی معرفتی و فلسفی علوم انسانی رایج غربی برگرفته از مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی حاکم بر مکتب سکولاریسم و اومانیزم است تا جای که بدون آشنایی با این مبانی شناخت و فهم درست از علوم انسانی رایج غربی میسر نیست. بالطبع نقد و بررسی آن نیز ممکن نخواهد بود، بعد از شناخت این مبانی است که زمینه نقد و بررسی فراهم شده و می‌توانیم با آموزه‌ها و معارف غنی دینی و اسلامی که برگرفته از قرآن کریم است آن‌ها را نقد کرده و مکتبی را حاکم کنیم که مبنایش بر خدامحوری است نه انسان‌محوری. لذا آنچه در پی می‌آید مهم‌ترین مبانی معرفتی و فلسفی علوم انسانی غربی است.

۱) هستی‌شناسی علوم انسانی

هستی‌شناسی، یعنی شناخت واقعیت یا ماهیت موجودات و جهان هستی است (دانایی فرد و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۳)؛ به عبارت دیگر؛ هستی‌شناسی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت نهایی یا جوهره چیزها یعنی ساختارهای جهان واقعی اعم از اشیاء و واحدهای طبیعی است. علوم انسانی غربی دارای مبانی هستی‌شناسانه خاص خود است زیرا که این علوم در غرب تحت تأثیر نگرش‌های پس از تحولات پروتستانی و اصلاحات مذهبی، رنسانس، سکولاریسم، اومانیسم و انقلاب صنعتی شکل گرفته است که این نگرش‌ها قهراً در تدوین نظریه‌های علمی علوم انسانی آنان اثر گذاشته است. در واقع این علوم اجتماعی و انسانی رایج محصول روشنفکری است (برزگر، ۱۳۸۹). که این محصولات نخست در عرصه فنی، علمی و پزشکی آشکار شد و بعدها به عرصه علوم اجتماعی و انسانی وارد شد. عناصر و مقوماتی چون عقلانیت، تجربه‌باوری، ترکیب عقل و تجربه و علم و جهان‌شمولی و اینکه عقل و تجربه قوانین عام بر جهان را کشف می‌کنند و بدون استثنا بر کل جهان حاکم هستند و نیز فرد باوری زیربنای علوم انسانی مدرن را تشکیل می‌دهد (همیلتون، ۱۳۸۶: ۳۹).

مبانی هستی‌شناسی علوم انسانی غربی مبتنی و سازگار با سکولاریسم است که نقطه مرکزی این نظریه رد نظریه دین و حکومت دینی و جدایی دین از امور دنیا و اجتماع است. در اندیشه سکولاریسم که از آن به عرفی‌گرایی یا جدایی دین از دولت نیز تعبیر می‌شود، دین حوزه‌ای کاملاً خصوصی است (ساداتی نژاد، ۱۳۹۲) و هیچ ربطی به اجتماع ندارد. از مهم‌ترین زمینه‌های پیدایش سکولاریسم علم‌گرایی و عقل‌گرایی مفرط است؛ یعنی بعد از دوره رنسانس با پیشرفت سریع علم مواجه هستیم که در ابتدا در زمینه‌های ریاضیات، نجوم و فیزیک ظهور داشت ولی به‌مرور زمان با تغییر بسیاری از عقاید قطعی آن دوران همراه شد و با ظهور نیوتن به اوج خود رسید (آذرنگ، ۱۳۷۱: ۴۷۶).

پیشرفت علوم گرچه در ابتدا تضاد چندانی با مقوله دین به وجود نیاورد حتی خود نیوتن که سهم بی‌سزایی در پدید آوردن علوم و اکتشافات جدید داشتند همواره بر امور ماورای طبیعی تأکید داشتند اما دیری نپایید که اوضاع دگرگون شد تا جای که عده‌ای نیوتن را به‌عنوان پیام‌آور علم تا مرز پرستش ستودند (خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۷۱). برخی نیز در این جهت بر اصطکاک علم و دین تأکید کردند و در مسیر تکیه بر علم و بی‌اعتنایی به مسائل معنوی و دینی گام برداشتند. طبق نظر آن‌ها این اندیشه القاء می‌شد که علل طبیعی بر همه حوادث حکمفرما است. لذا نباید برای تبیین وقایع به دنبال امداد غیبی رفت بلکه این کار را باید با جستجوی بیش‌تر در طلب تبیین‌های طبیعی انجام داد. این‌گونه بود که نگاه مستقل و عاری از خداوند و مشیت او به طبیعت بر اثر پیشرفت‌های علمی در نظریات بسیاری از صاحب‌نظران آن دوره پدیدار شد (خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۷۲)

تا جای که برخی از آن‌ها گفته‌اند: انسان‌های نخستین از علم بهره‌ای نداشتند و علل و اسباب طبیعی را نمی‌شناختند از این‌رو همه پدیده‌های طبیعی و رخدادهای که خود در وقوع آن دخالتی نداشتند را به علل و عوامل

ماورای طبیعی نسبت می‌دادند. مثلاً می‌گفتند خدا باران نازل می‌کند و... با آمدن علم جدید و دانش تازه همه علل و پدیده‌ها کشف شد و در نتیجه انسان‌ها فهمیدند که علل این رخدادها غیرمادی نیست بلکه کاملاً مادی است (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۳۵). پس از پیشرفت‌های علمی، برخی سرمست از چنین تحولی یا بی‌نیازی خود را از دین در حوزه اجتماع اعلام داشتند و کم‌کم احکام دین را در این حوزه در حد امور دست و پاگیر و مانع پیشرفت و تعالی تنزل دادند و یا صراحتاً آن را خرافه و افسانه پنداشتند. خلاصه این‌گونه بود که هستی‌شناسی علوم انسانی در غرب متأثر از سکولاریسم، جدای از وحی شکل گرفت. طبیعی است علوم انسانی که در آن خدا جایگاهی نداشته باشد مورد پذیرش قرآن کریم نیست.

نقد و بررسی

وقتی ما به آموزه‌های قرآنی مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که مبانی هستی‌شناسی علوم انسانی غرب قابل قبول نیست. از نظر آموزه‌های قرآنی موجودات ممکن به دلیل اینکه وجودشان عین ربط است در هیچ‌آنی از آنات و در هیچ‌شانی از شئون زندگی خود نمی‌توانند بدون فیض لایزال الهی ظهور و بروز نموده و به حیات خود ادامه دهند تنها او است که عهده‌دار تدبیر و تقدیر عالم است و این نیز همان معنای مالکیت تام خداوند است (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)؛ یعنی مالکیت مطلق فقط از آن خداوند است و بس، آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد که برخی از آن‌ها به صورت عام و برخی دیگر به صورت خاص بر این مطلب دلالت می‌کنند.

از جمله آنجا که می‌فرماید: "وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/۱۸۹)" و حکومت آسمان‌ها و زمین، از آن خداست و خدا بر همه چیز تواناست (مکارم شیرازی، ج ۳: ۲۱۱). "لَهُ مَفَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ لَه قَانُتُونٌ" بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و همه در برابر او خاضع‌اند (بقره/۱۱۶) هستی‌بخش آسمان‌ها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می‌گوید: موجود باش! و آن فوراً موجود می‌شود (مکارم شیرازی، ج ۱: ۴۱۷) در تأکیدات خاص درباره انسان می‌فرماید: "أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ" - یعنی آیا بدن او را مجهز به دو دستگاه عکاسی که همه دیدنی‌ها را ببیند نکردیم؟ تا بدین وسیله آن علم به دیدنی‌ها با آن وسعت که دارد برایش حاصل شود، "وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ" یعنی آیا ما برایش زبان و دو لب قرار ندادیم تا به وسیله آن‌ها توانا بر سخن گفتن شود آن‌هم با وسعت دامنه‌ای که دارد و به وسیله سخن گفتن هر یک بر باطن و ضمیر دیگری آگاه گردد علم خود را به او منتقل کند و آن دیگری از این راه به اموری که غایب از دیدگان است راه یابد (طباطبایی، ج ۲۰: ۴۹۰)

سپس فرمود: مواظب باشید که مبدا از این که می‌توانید از اعضای خود استفاده کنید از منافع خود به صورت دلخواه بهره‌مند شوید، این توهّم برای شما پیش آید که ملکیت حقیقی از آن شماست زیرا که انسان فقط امانت‌دار خداست یعنی اعضای بدن درواقع امانتی است در دست او «امن یملک السمع والابصار» (یونس/۳۱) یعنی چه کسی است که مالک شنوایی بینایی است غیر از خدا؟!

آیات فوق‌الذکر نمونه‌های است برای اینکه مالکیت واقعی فقط از آن خداوند است و انسان در برابر خداوند از مالکیتی برخوردار نیست. علاوه بر آیات فوق "رب" از اسمای حسناى الهی و ربوبیت از صفات فعلی خداوند است که به معنای تدبیر کننده و پرورش دهنده است. از آیات مختلف و متعدد به دست می‌آید که سمت ربوبیت در هر دو بعد تکوین و تشریح، مختص خداوند است که این امر نیز از خالقیقت منحصر وی نشئت می‌گیرد. در اهمیت ربوبیت همین بس که در قرآن کریم بیش‌تر از نه‌صد و پنجاه بار خداوند با این واژه وصف شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۳۹)

در آیات دیگر خداوند ابتدا به مسئله خالقیقت اشاره می‌کند "خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (یونس/۱۰۱) "همه‌چیز را آفریده و او به همه‌چیز دانا است. پس از ذکر خالقیقت به همه‌چیز و ابداع و ایجاد آسمان‌ها، مسئله ربوبیت الهی را مطرح می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد: "ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ." (یونس/۱۰۲) "این خدای (یکتا است) که پروردگار شما است خدایی جز او نیست خالق همه‌چیز است، پس او را بپرستید که عهده‌دار همه‌چیز است (مکارم شیرازی، ج ۵: ۳۷۹) آری بی‌نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است و او خدا است همه انسان‌ها بلکه همه موجودات سرتاپا نیازند و فقر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه‌ای ارتباطشان قطع شود هیچ و پوچ هستند (مکارم شیرازی، ج ۱۸: ۲۲۱)

در آیه دیگر می‌فرماید: "كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ" (بقره/۱۵۱) "همان‌طور که رسولی در میانه شما فرستادم تا آیات ما را بر شما بخواند و تزکیه‌تان کند و کتاب و حکمتتان بیاموزد و به شما یاد دهد آنچه را که هرگز خودتان نمی‌دانستید (مکارم شیرازی، ج ۱: ۵۱۳) و این‌که خداوند فرموده است: "وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ" و آنچه را نمی‌دانستید به شما تعلیم می‌دهد. گرچه این موضوع در جمله قبل که تعلیم کتاب و حکمت است وجود داشته ولی قرآن مخصوصاً آن را تفکیک می‌کند تا به بفهماند اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود، آن‌ها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آن‌ها علوم انسانی نضج نمی‌گرفت (مکارم شیرازی، ج ۱: ۵۱۳)

از این‌رو؛ به قول استاد جوادی آملی می‌توان گفت: اگر کسی به دخالت دین در امور دنیوی معتقد نباشد مانند سکولاریسم، افزون بر آنکه مطمئناً اعتقاد وی به گستره توحید ربوی مورد تردید قرار می‌گیرد ممکن است بازگشت سخن او به نفی ربوبیت یا اصل وجود خداوند باشد که لازمه آن نفی ربوبیت است.

۲) انسان‌شناسی علوم انسانی

عنوان جامع انسان‌شناسی شامل همه شاخه‌های علمی خواهد بود که به بررسی و شناخت و تحلیل بعد یا ابعادی از ساحت‌های وجودی انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد (واعظی، احمد، ۱۳۷۷: ۱۲، خسرو پناه، ۱۳۸۲: ۲۱۵، رجبی، ۱۳۷۹: ۱۶) انسان‌شناسی که از او به هر منظومه معرفتی که به بررسی انسان، بعد یا ابعادی از

وجود او یا گروه و قشری خاصی از انسان‌ها بردارد (مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۰: ۲۲) یاد می‌شود. از دیرباز در کانون توجه اندیشمندان بوده است به‌خصوص ضرورت انسان‌شناسی در علوم انسانی از آنجا جدی‌تر می‌شود که علوم انسانی بر پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی خاصی استوار است که زیربنای بسیاری از تحقیقات بدین‌وسیله فراهم می‌شود و نظریه‌هایی که در علوم انسانی پیشنهاد می‌شود مستقیم یا غیرمستقیم مبتنی بر این پیش‌فرض‌ها است (میرزایی، ۱۳۸۹)

جهان غرب از لحاظ تاریخی سه دوره را در رابطه با انسان‌شناسی گزارنده است. دوره نخست؛ انسان‌شناسی عهد یونان باستان است که با نگاه فلسفی انسان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در این دوره انسان و ادراک حسی او محور و مبنایی دانایی و نادانی اوست. هر آنچه آدمی از طریق ابزارهای هستی دریابد همان حقیقت محض است. سوفسطائیان، انسان و حواس او را معیار حقیقت قرار می‌داده‌اند. دوره دوم؛ یعنی قرون وسطی، انسان‌شناسی دین مسیحیت با نگاهی تحقیرآمیز و متحجرانه به انسان شکل می‌گیرد. در انسان‌شناسی دینی قرون وسطی، انسان موجودی گناه‌کار و ذاتاً شرور است که فقط با قربانی شدن پسر خدا (عیسی مسیح) پاک می‌شود (پترسون و دیگران، ۱۳۸۳: ۴۶۹) دوره سوم؛ در عصر رنسانس، انسان‌شناسی در قالب اومانیزم خودنمایی می‌کند. اومانیزم در معنای اخص آن، به نهضتی اطلاق می‌شود که در سده چهاردهم در اروپا به وجود آمد و بیشتر حالت عصیان و نافرمانی بر ضد رفتار و سلطه کلیسا و فلسفه قرون وسطایی داشت و انسان واجد کمال را با اهمیت می‌شمرد (دیویس، ۱۳۷۸: ۱۷)

اومانیزم که از او به نظریه‌ای یاد می‌شود که احترام به حیثیت و تکامل همه‌جانبه انسان و ایجاد شرایط مساعد برای زندگی اجتماعی او در مرکز آن قرار داشته باشد (علی بابایی و آقایی، ۱۳۶۹: ۹۵) فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسان را ارج می‌نهد و او را میزان همه‌چیز قرار می‌دهد، سرشت انسانی و حدود و علایق و طبیعت آدمی را اصل قرار می‌دهد (صانع پور، ۱۳۸۹) از نظر مکتب اومانیزم، انسان موجود رها شده از قیود دین و محور مدار عالم است، تدبیر عالم به دست اوست. مبنای زندگی او نه بر پایه دین بلکه عقل و علم است، امور ماورائی مباحثی مبهم و پوچ و فاقد هستی است، دین عرفی است و استفاده از علائم دینی در حد یک سنبل است. اخلاق نسبی است و حاصل تجربه بشری است و عمل ضد اخلاقی وجود ندارد. تنها قید آزادی اصل عدم ضرر به دیگران است. اهرم‌های بازدارنده، اعم از خدا و دولت و جامعه نمی‌توانند به حقوق انسانی تعدی نمایند. در این مکتب " انسان محور همه‌چیز و همه‌چیز در خدمت انسان بودن " است. خلاصه اینکه در این مکتب قداست زدایی از وجود انسان و نگاه مادی‌گرا یا نه به او؛ نفی ارزش‌مداری و فضایل اخلاق از سرشت انسان؛ حاکم بودن قوانین طبیعی و مکانیکی بر انسان؛ خود بنیادی و خودمختاری مطلق انسان در دنیا؛ هدف از زندگی استفاده از متاع طبیعی؛ اصل و محور قرار گرفتن انسان و تک‌ساحتی بودن انسان از مهم‌ترین محورهای مورد توجه است.

اومانیسم خود به دو طیف متأله و ملحد تقسیم می‌شود؛ هر دو طیف، اصالت را از آن انسان می‌دانند. اومانیست‌های طیف دوم معتقدند که چون انسان آزاد است و وجود خداوند ملازم با محدودیت خواسته‌های انسان است، پس خدایی وجود ندارد (وکیلی، ۱۳۸۴) همچنین بر اساس سکولاریسم الحادی، دین و خدا امری غیرواقعی و زائیده جهل، ترس یا حاکمان قدرت‌طلب است (نقی پور فر، ۱۳۸۴: ۴۹) علوم انسانی که مبتنی بر آموزه‌های انسان‌شناسی اومانستی و سکولاریسم است موردقبول و پذیرش قرآن کریم نیست؛ زیرا که علوم انسانی فوق و تأکید بر اندیشه «خویش‌تن مالکی»، «نادیده انگاشتن مبدأ جهان هستی» و «لذت‌گرایی» هویت واقعی انسان را نادیده گرفته، فضیلت و کرامت ارزشی انسان را که از مهم‌ترین تعالیم دین اسلام محسوب می‌شود به گوشه انزوا رانده یا مورد تفسیرهای انحراف آمیز قرار داده است. قرآن کریم به‌عنوان کامل‌ترین کتاب آسمانی که قوانین حاکم بر نظام هستی و واقعیت‌های مربوط به انسان و جهان را بیان کرده درباره انسان به‌عنوان گل سرسبد جهان آفرینش و اشرف مخلوقات به بهترین شکل سخن گفته و از حقایق مربوط به او پرده برداشته است.

قرآن کریم بر پایه واقعیت‌های مربوط به انسان از یکسو از وی ستایش کرده و از سوی دیگر نکوهش عالی‌ترین ستایش‌ها و بزرگ‌ترین نکوهش‌های قرآن مربوط به انسان است. برخی انسان‌ها را از همه موجودات زمینی و آسمانی، حتی از فرشته برتر دانسته و بعضی دیگر را از چارپایان پست‌تر شمرده است. از نظر قرآن، انسان موجودی است که توانایی دارد جهان را مسخر خویش سازد و فرشتگان را به خدمت گمارد و نیز همان انسان می‌تواند راه انحطاط و پستی را پیموده، از همه ارزش‌ها تهی شود و به پایین‌ترین درجه ممکن و به تعبیر قرآن به "اسفل السافلین (تین/۵)" سقوط کند. این به‌تنهایی خود انسان است که باید درباره خود تصمیم بگیرد و سرنوشت نهایی خویش را تعیین کند.

ویژگی‌های انسان در نگرش اسلام

در قرآن از انسان با تعابیر مختلف یاد شده است. قرآن گاه او را می‌ستاید و زمانی از او انتقاد می‌کند. در داستان آفرینش آنجا که ملائکه در آفرینش آدم لب به اعتراض گشودند و با تقدیس رحمان از نقصان انسان گفتند که موجودی است که خطا می‌کند و حتی مرتکب قتل می‌شود! خداوند پاسخ داد که ای قدوسیان، شما از حریم کبریایی کرامت او آگاه نیستید در او سری نهفته است که پنهان است و به‌جز من کسی دیگر از آن آگاهی ندارد. او جانشین من در روی زمین است و دارای ویژگی‌های است که مختص او است (بقره/۳۰) و آنگاه جایگاه و صفاتی را که هر انسان می‌تواند داشته باشد را این‌گونه برشمرد؛

۱) از دیدگاه قرآن، انسان دارای مبدأ و معاد است

انسان از دیدگاه قرآن دارای مبدأ و معاد است، مبدأش الهی است «انالله» و معادش هم الهی «وانا الیه راجعون» (بقره/۱۵۶). توجه به این واقعیت که همه از او هستیم این درس را به ما می‌دهد که از زوال نعمت‌ها

هرگز ناراحت نشویم، چراکه همه این مواهب بلکه خود ما تعلق به او داریم، یک روز می‌بخشد و روز دیگر مصلحت می‌بیند و از ما بازمی‌گیرد و هر دو صلاح ما است؛ و توجه به این واقعیت که ما همه به‌سوی او بازمی‌گردیم به ما اعلام می‌کند که اینجا سرای جاویدان نیست زوال نعمت‌ها و کمبود مواهب و یا کثرت وفور آن‌ها همه زودگذر است (مکارم شیرازی، ج ۱: ۵۲۶)

۲) زندگی انسان دارای هدف است

قرآن مجید، در آیاتی فراوان به این موضوع اشاره نموده است از جمله آنجا که فرموده است: "أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵)" آیا چنین پنداشتید که ما شما را به‌عبث و بازیچه آفریده‌ایم هرگز به ما رجوع نخواهید کرد. این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده‌ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند و آن اینکه اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و باین‌همه تشکیلات و مقدمات و برنامه‌هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی‌معنی هست (مکارم شیرازی، ج ۱۴: ۳۴۴)

از این‌رو، هر گز و هیچ‌وقت نباید انسان خود را موجود رها و بی‌مسئولیت بداند و هرچه خواست نفسانی‌اش بود عمل نماید "إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء/۳۶)" گوش و چشم و دل درباره همه این‌ها روزی مورد بازخواست قرار خواهی گرفت؛ یعنی گوش و چشم و دل همگی مسئول‌اند و در برابر کارهایی که انجام داده‌اند از آن‌ها سؤال می‌شود؛ اما اینکه چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده است، دلیلش روشن است، زیرا معلومات حسی انسان غالباً از این دو طریق حاصل می‌شود و بقیه تحت‌الشعاع آن‌ها هستند. (مکارم شیرازی، ج ۱۲: ۱۱۸)

۳) انسان دارای فطرت بر نیکی است

یکی دیگر از مسائل مهم در انسان‌شناسی اسلامی شکل‌گیری فطرت انسانی بر نیکی است. برخلاف دیدگاه هابز، سرشت انسان بر خوبی بنانهاده شده است. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: "فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم/۳۰)" پس روی خود به‌سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

درواقع این آیه می‌گوید: نه‌تنها که خداشناسی بلکه دین و آئین به‌طورکلی و در تمام ابعاد یک امر فطری است و باید هم‌چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید میان دستگاه "تکوین" و "تشریح" هماهنگی لازم است، آنچه در شرع وارد شده حتماً ریشه‌ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود؛ و دین به‌صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد و انحرافات یک امر

عارضی است؛ بنابراین وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند... از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می‌گذارد این نور الهی در درون جان او شعله‌ور است (مکارم شیرازی، ج ۱۶: ۴۲۰)

۴) انسان دارای آزادی و اختیار است

در آیاتی از قرآن مجید مسئله اختیار انسان مطرح و مسئولیت کار انسان به خود او واگذار شده است. در اسلام هرچند انجام برخی اعمال به صورت تشریحی حرام به شمار آمده و بر آن وعده عذاب داده شده است. تکویناً فرد مختار است و از اراده و آزادی او چیزی سلب نمی‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان/۳)". ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم (و با تمام حجت بر او رسول فرستادیم) حالا خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواهد آن نعمت را کفران کند. در واقع این آیه به سه مسئله مهم و سرنوشت‌ساز در زندگی انسان اشاره می‌کند: مسئله "تکلیف"، مسئله "هدایت" و مسئله "آزادی اراده و اختیار" که لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل یکدیگرند. خداوند توسط این آیه خط بطلان بر مکتب جبر می‌کشد (مکارم شیرازی، ج ۲۵: ۳۳۷) در آیه دیگر می‌فرماید: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (بقره/۲۵۶)". هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا کمال از ضلال متمایز شد. البته که این آزادی بدون قید و شرط نیست آن‌گونه که اومانسیم می‌گوید. قرآن می‌فرماید: "وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب/۳۶)" هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، بازهم در امور خود، خود را صاحب‌اختیار بدانند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار گمراه شده است.

۵) انسان موجودی است دوبعدی

در آیاتی زیادی از قرآن کریم به این مسئله که انسان موجود دوبعدی است اشاره شده است، یعنی جنبه معنوی دارد و هم مادی از جمله آیه که می‌فرماید: انسان دارای روح است: "فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/۷۲)" متوجه باشید که چون از اسکلتش بپرداختم و از روح خود در او بدمیدم همگی برایش به سجده بیفتید و نیز این آیه که می‌فرماید: انسان دارای نفس ملامتگر است. "وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (قیامه/۲)" قسم به نفس بسیار ملامت کننده "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ (۱۶)" باینکه ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم چه چیزهایی را دلش وسوسه می‌کند. ۴ انسان دارای قلب است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲۸). آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند

۳) معرفت‌شناسی علوم انسانی

نظریه شناخت ۳ و یا معرفت‌شناسی ۴ و یا ژنوسیس (Genosis) به معنای شناخت با تمرکز بر چگونگی امکان شناخت است. این مفهوم زیرمجموعه‌ای از فلسفه است که از آن با عنوان نظریه چستی معرفت و راه‌های نیل به آن یاد می‌شود (هالینگ دیل، ۱۳۸۷: ۵۳). معرفت‌شناسی بر کفایت ادله تمرکز دارد نه صدق مدعا از این‌رو غیر وجود شناسی است (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۱) اساسی‌ترین مسئله در این حوزه آن است که چه روش و شیوه‌ای را به کاربریم و از چه معیارها و محک‌هایی استفاده کنیم تا آگاهی و ذهنیات ما به درستی واقع‌نما و حقیقت‌نما باشند (بهشتی، ۱۳۸۹: ۴۳)

در معرفت‌شناسی به این پرسش پرداخته می‌شود که چیزی را که وجود دارد و در هستی‌شناسی از آن بحث شد، چگونه می‌توان شناخت؟ معرفت‌شناسی در واقع با سؤالاتی سروکار دارد که نتایجی که از این راه به دست می‌آید تا چه اندازه اطمینان‌بخش و تعمیم‌پذیر است (گل محمدی، ۱۳۸۵: ۱۰۹) نظریه شناخت در واقع به بحث درباره معرفت و شناخت بشری می‌پردازد. مسائلی مانند مبادی معرفت، ابزار شناخت، اعتبار معرفت و معیار صدق و کذب را مورد بررسی قرار می‌دهد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۵: ۱۶). دو نگرش به انسان به‌عنوان باشنده‌ای خودآگاه و اندیشنده وجود دارد: نگرش نخست؛ انسان را جایگاه شناخت می‌داند و مبنای معرفت را نسبت به او دارای نوعی تعالی قلمداد می‌کند؛ اما بنا به نگرش دوم؛ انسان خاستگاه شناخت و مرجعی است آگاه که معرفت از وجود خود او بی‌یاری از مبدأ متعالی سرچشمه می‌گیرد (صانع پور، ۱۳۷۸: ۹) نگرش نخست مبنای معرفت‌شناسی قدیم و دیدگاه دوم بنیاد معرفت‌شناسی مدرن است (کرباسی زاده اصفهانی، وحیدریان، ۱۳۸۸). کسی که مؤثرترین گام‌ها را در راه شکل‌گیری تفکر و معرفت‌شناسی غرب برداشته است و نیز از بارزترین شخصیت‌های تفکر اومانیستی می‌باشند دکارت است. او به‌جای اینکه در جستجوی پاسخی به سؤال درباره چگونگی جهان و پژوهشی در باب وجود هستی باشد، درصدد یافتن پاسخ مناسبی برای این دو سؤال برآمد که «من چگونه می‌دانم؟» و «چه می‌توانم بدانم؟» بدین ترتیب "من" و "ما" محور فلسفه دکارت قرار گرفت مباحث معرفت‌شناسی جدید (بعد از رنسانس) نیز از این نقطه آغاز شد (کرباسی زاده و وحیدریان، ۱۳۷۹) در قرون وسطی یقین انسان حاصل وحی و تعالیم کلیسا بود، یعنی بر مبنای یقین به کلام خدا و حجیت آن یقین به سایر امور نیز حاصل می‌شد؛ اما دوره دکارت زمانی بود که انسان می‌خواست خود را از مرجعیت و حجیت دین و کلیسا و تعالیم آن برهاند (پازوکی، ۱۳۷۹) در واقع عصر جدید با قبول به اینکه انسان معیار و ملاک وجود است، یعنی همان مذهب اصالت بشر (اومانیسم) آغاز شد.

در یک سیر تاریخی کلی‌تر ما شاهدیم که عمدتاً در زمینه علوم انسانی دوتا دیدگاه شناختی مطرح است؛ یعنی تا قبل از رنسانس عقل‌گرایی سنتی عمدتاً بر پایه روش ارسطویی به‌عنوان مبنای شناخت تلقی می‌شد و در این تفکر

³ - Theory of knowledge

⁴ - Epistemology

روش قیاسی مبنای کار است. بدین معنی که با استدلال و روش منطقی و تحلیل عقلانی فرد می‌تواند حقایق را کشف نماید. ولی پس از رنسانس نهضت جدیدی علیه عقل‌گرایی سنتی آغاز شد که تجربه و آزمایش و مشاهده را به‌عنوان مبنای کار پذیرفت. (باقری، ۱۳۸۷) در تفکر تجربی بجای روش قیاسی، روش استقرایی مبنای کار است؛ بدین معنی که با مشاهده و آزمایش و شناخت ماهیت پدیده‌ها می‌توان با شناخت جزئی‌ها و ارتباط آن‌ها با یکدیگر به‌کلی پی برد و قوانین و نظامات کلی را نتیجه‌گیری کرد. این مکتب فلسفی وسیله شناخت را حواس انسان می‌داند و به تجربه و آزمایش و مشاهده اصالت می‌دهد (رفیع پور، ۱۳۷۴: ۳۵)

هرکدام از این دیدگاه‌ها اجزایی داشته و دارد ولی نکته‌ای که باید توجه داشت این است که میزان درستی هر یک از آن‌ها بستگی به درجه اعتبار و درستی ابزار شناخت این دیدگاه‌ها دارد، یعنی اینکه عقل به‌عنوان ابزار شناخت دیدگاه عقل‌گرا و حس به‌عنوان ابزار شناخت دیدگاه تجربه‌گرا تا چه اندازه قادر به کشف حقیقت اشیاء و پدیده‌هاست و تا چه اندازه خطا و اشتباه در آن راه ندارد (حافظ نیا، ۱۳۸۳: ۵) در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، اسلوب‌های مختلفی از تجربه‌گرایی رایج شد وجه اشتراک تمامی این مکاتب، توجه صرف به تجارب حسی و نفی متافیزیک بود از دید آن‌ها دانش تجربی تنها وسیله رسیدن به حقیقت است و حقیقت معادل است با آنچه از طریق این دانش به دست می‌آید (گلشنی، ۱۳۷۷: ۸۳).

خلاصه اینکه وجه مشترک تمام مکاتب فلسفی غرب در معرفت‌شناسی، نفی امور متافیزیک و وحی به‌عنوان منبع شناخت حقایق برای انسان است. آن‌ها منابع شناخت را فقط به امور مادی منحصر می‌دانند؛ یعنی عده‌ای از فلاسفه و دانشمندان غربی برای آگاهی از حقایق و واقعیت‌های جهان هستی و کشف حقیقت پدیده‌ها، عقل را با استدلال و برهان، وعده‌ای دیگر تجربه را با حواس از منابع شناخت می‌دانند. لذا می‌توانیم بگوییم که مهم‌ترین مبانی معرفت‌شناسی علوم انسانی غربی عبارت‌اند: شک، مبدأ معرفت‌شناسی علوم انسانی؛ یقین بشری، غایت معرفت‌شناسی علوم انسانی؛ عینیت و کمیت، قلمرو معرفت‌شناسی علوم انسانی؛ حس و تجربه به‌عنوان ابزار معرفت‌شناسی علوم انسانی؛ عقل بشری (استدلالی)، ابزار معرفت‌شناسی علوم انسانی؛ استقرا و استدلال (روش تجربی و ریاضی)، روش معرفت‌شناسی مدرن.

نقد و بررسی

علوم انسانی غربی که مبتنی بر آموزه‌های سکولاریسم و اومانیزم است در حوزه معرفت‌شناسی نیز موردپذیرش اسلام نیست زیرا که واقعیات ارزش‌شناسه وحی را کنار می‌گذارد تا جای که هیچ ارزشی برای آن در زمینه شناخت قائل نیست. قرآن به‌عنوان کامل‌ترین کتاب آسمانی قوانین حاکم بر نظام هستی و جهان را بیان کرده و حقایق را آن‌چنان‌که هست بازگو می‌کند. به قول شهید مطهری: «قرآن نمی‌تواند یک مکتب باشد و درباره خود «شناخت»، «ابزار شناخت»، «منابع شناخت» و «کیفیت شناخت» هیچ نظری نداشته باشد» (شهید مطهری، ۱۳۷۱: ۲۳) در معرفت‌شناسی قرآنی، عقل و نقل در کنار یکدیگر ابزارهای شناخت هستند. اول و پایه همه مباحث معرفتی قرآن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است؛ یعنی ما برای دریافت حقیقت مطلق، باید خود را جلوه‌گاه حضرت حق قرار دهیم تا بتوانیم او را وجدان کنیم. مبانی معرفت‌شناختی اسلام همواره متکی به نص است (آل سید غفور، ج ۲، ۱۳۹۴) که این امر دو پیامد مهم دارد نخست، اعتبار و خدشه‌ناپذیری این مبانی و اصول اساسی؛ دیگر مشترک و موردپذیرش بودن در میان عموم اندیشمندان شیعه است. در این نگاه، عقل به‌عنوان یکی از منابع مهم شناخت با شرع پیوندی عمیق و ناگسستنی یافته است؛ و بنا بر قاعده مشهور اصولی هر آنچه عقل به آن حکم می‌کند شرع هم به آن حکم می‌کند. از طرف دیگر کل ما حکم به الشرع، حکم به العقل. هر آنچه شرع به آن حکم می‌کند، عقل نیز به همان چیز حکم می‌کند. پس دین رسالت دارد هم دنیا را آباد کند هم آخرت را (ساداتی نژاد، و شیرازی، ۱۳۹۵) از دیدگاه اسلام، وحی، عقل، حس و قلب منابع چهارگانه شناخت هستند (جمشیدی، ۱۳۸۵: ۱۲۵) که هر یک عهده‌دار شناخت بعدی از ابعاد گوناگون عالم هستی‌اند.

علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرماید: حکیمان در مورد راه‌های شناخت نیز تقریباً اتفاق نظر دارند که راه‌ها و ابزار ادراک در نظر آنان عبارت است از: الف) حس و علوم تجربی، ب) عقل و براهین منطقی، ج) کشف و شهود درونی، د) وحی. البته منظور از راه "وحی"، این است که فرآورده و محصول وحی، به‌عنوان یک‌راه شناخت حقیقت در اختیار همه انسان‌ها قرار دارد هرچند اصل وحی مخصوص انبیای الهی است (علامه طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۶) و نیز شهید مطهری می‌فرماید: فلاسفه و دانشمندان برای آگاهی از حقایق و واقعیت‌های جهان هستی و کشف حقیقت پدیده‌ها به منابع مختلفی متوسل می‌شوند. عده‌ای عقل را با استدلال و برهان عده‌ای تجربه را با حواس و عده‌ای قلب و دل را با تزکیه آن و عده‌ای وحی را از طریق کتب آسمانی و عده‌ای هم همه این‌ها را منبع شناخت می‌دانند (مطهری، ۱۳۶۸: ۵۰)

منابع و عوامل مؤثر در شناخت از نظر قرآن

از نظر قرآن کریم، شناخت و آگاهی انسان به شیوه‌های گوناگون و با استفاده از ابزارهای متفاوت حاصل می‌شود که در ذیل به آن‌ها اشاره شده است.

۱) حس و تجربه

حواس انسان در حقیقت مجراهای شناخت و علم و دانش انسان تلقی می‌شوند. هر یک از اندام‌های حسی با فعل و انفعالات خاصی، آثاری از نور، صوت، حرارت، بو و مزه اشیا را به اعصاب و سپس به مغز منتقل می‌کند و بدین وسیله انسان از این کیفیات و خصوصیتی که مربوط به ظواهر اشیا مادی و در شعاع معین در پیرامون او قرار گرفته است آگاه می‌شود. نحوه ارتباط هر یک از دستگاه‌های حسی با خارج و سازوکار کارکرد آن به‌طور دقیق در علم فیزیولوژی آمده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۶۴)

قرآن کریم برای شناسایی خدای جهان از امور طبیعی و عالم طبیعت و محسوسات کمک گرفته است و می‌فرماید: " وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ

مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (انعام/۹۹)" البته به علت محدودیت زمانی و مکانی ادراکات حسی و اینکه حس محدود به جهان ماده و موجودات مادی هستند، جزئی و شخصی هستند نه کلی و عام. لذا نمی‌توانند از حد و توان خویش پا را فراتر بگذارند (علامه طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۱۹) و شناسایی جهان، عالم غیب، خصوصیات بعد از مرگ، استعمال و خصوصیات نفس انسان در حیطه شناخت حسی نیست (علامه طباطبایی، ۱۳۸۹: ۵۳) یعنی با ادراکات حسی نمی‌توان همه واقعیات جهان را از جمله اعتقاد به مبدأ و معاد را در نمود و برای همین است که قرآن کریم وقتی به طبیعت و محسوسات جهان اشاره می‌کند از آن‌ها به "آیات" تعبیر نموده است تا بدین صورت انسان هم‌زمان با دیدن آن‌ها درباره آن‌ها تعقل و ادراک نمایند و به صانع آن پی ببرد (علامه طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۹۷)

۲) عقل

عقل به معانی گوناگون به کار می‌رود، ولی بیشترین کاربرد آن به معنای قوه ادراک و فهم اشیاء به وجه حقیقی آمده است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۳۴۵) در این کاربرد، عقل یکی از ابزارهای عالی شناخت است و از شناخت‌ها و ادراکاتی که به وسیله این قوه حاصل می‌شود، به «ادراک عقلی» یاد می‌کنند. بنابراین، انسان علاوه بر قوای حس و خیال، از قوه عاقله نیز برخوردار است که به وسیله آن، از مجموع صورت‌ها و ادراکات جزئی (مجموع اطلاعاتی که از طریق حواس ظاهری و قوه خیال به دست می‌آید) مفاهیم کلی را درک می‌کند. عقل یکی از خصوصیات فطری انسان است که علامه طباطبایی (ره) از آن به "عقل فطری" تعبیر نموده است و بر طبق آن، انسان به دنبال فهم علت و فلسفه امور است و از همه چیز برای استکمال حقیقی خود به کار می‌گیرد و هرگز تسلیم تقلید نمی‌و غیره نمی‌شود (علامه طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۶۳۸) بنابراین می‌توان گفت ادراک عقلی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و نقش مهمی در ادراک ما از واقعیت‌های بیرونی و قوانین علمی دارد.

البته ادراک عقلی محدودیت‌های نیز دارد زیرا که ادراک عقلی، تنها صورتی از واقعیت و حقیقت خارجی را به ذهن می‌سپارد. در ادراک عقلی، آنچه برای فرد حاصل می‌شود در واقع، یک مفهوم است، نه درک و شهود خود شیء؛ چنان‌که ادراک حسی نیز چهره‌ها و برخی از ابعاد واقعیت اشیا را به ما نشان می‌دهد، نه شناخت حقیقت و ماهیت اشیا را. قرآن می‌فرماید: "وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (بقره/۱۷۰)". و چون به ایشان گفته شود آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه ما تنها آن را پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم آیا اگر پدران ایشان عقل نمی‌داشتند و هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه بجایی نمی‌بردند بازهم پیروی‌شان می‌کردند؟ در این آیه در واقع به ما می‌گوید که پیروی و اطاعت عقلانی مانعی ندارد، مورد انتقاد قرآن، تقلید از کسانی است که نه خود دارای تعقل بوده‌اند و نه هدایت انبیا را پذیرفته‌اند.

۳) کشف و شهود

یکی دیگر از ابزارهای شناخت کشف و شهود است. ادراک شهودی که از نوع علم به حالات نفسانی است خطاناپذیر است. وقتی حالت گرسنگی و عطش را در خود می‌یابیم دیگر احتمال خطا در آن راه ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۳۲) ادراک شهودی بالاترین مرتبه ادراک است؛ زیرا در آن فرد واقعیت اشیا را می‌یابد. فرق بین ادراک شهودی و دیگر انواع ادراک را می‌توان با فرق بین مفهوم گرسنگی با حقیقت وجدانی آن قیاس کرد. مفهومی که ما از گرسنگی داریم حالتی است که هنگام نیاز بدن به غذا برای انسان حاصل می‌شود؛ ولی اگر انسان چنین حالتی را در خود احساس نکرده و تنها توصیفی از آن را شنیده باشد هیچ‌گاه نمی‌تواند حقیقت گرسنگی را درک کند (احمدی، ۱۳۶۳: ۶۶) البته از دید عرفا کشف و شهود ممکن است "ربانی" یا "شیطانی" باشد. لذا برای اطمینان از صحت آن‌ها، باید بر عقل، کتاب الهی و سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه شود (حسینی کوهساری، ۱۳۷۹: ۱۴۱)

از دید مرحوم علامه طباطبایی نیز کشف و شهود زمانی برای انسان مفید واقع می‌شود که اولاً توأم با عمل باشد و ثانیاً بر اساس علم صحیح عقل فطری سالم شکل گیرد و رجوع به علوم منطقی و عقلی را باطل نداند کند (علامه طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۵: ۴۲۸) لذا کشف و شهود به‌تنهایی نمی‌تواند انسان را در مسیر درست فردی و اجتماعی هدایت و راهنمایی نماید بلکه حقایق شهودی از این نظر که حقایق فردی و شخصی و سلیقه‌ای هستند قابل انتقال و تعمیم نیستند، نمی‌توان به‌تنهایی آن‌ها را برای تبیین حقایق به کاربرد (علامه طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۸)

۴) قلب

در جهان‌بینی اسلامی «قلب» نیز به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم شناخت شمرده شده است. از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که «قلب» می‌تواند در اثر تزکیه و تطهیر، به حقایقی فوق عقل دست یابد. حتی گاهی صفای «قلب» مایه الهام‌ها و سروش‌های غیبی می‌گردد و انسان به آگاهی‌هایی دست می‌یابد که از طریق حس و عقل به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست. در قرآن کریم، «قلب» به‌عنوان یک مرکز مهم ادراکی معرفی شده و در موارد متعدد، فهمیدن و درک کردن به آن نسبت داده شده است. حتی وقتی درجایی ادراک را از قلب نفی می‌کند، می‌خواهد این را برساند که قلب در آنجا کار خود را انجام نداده و سالم نیست (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۲۰۸) خداوند در نکوهش برخی افراد می‌فرماید: "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا (اعراف: ۱۷۹)" برای آنان قلب‌هایی است که با آن تفقه نمی‌کنند. در این آیه، «تفقه» به قلب نسبت داده شده است. البته «فقه» به معنای امروزی آن مراد نیست بلکه «فقه» در این آیه به معنای لغوی آن به‌کاررفته است که همان «فهم دقیق و عمیق» است. همچنین عمل «تدبر» هم به قلب نسبت داده شده است؛ آنجا که می‌فرماید: "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد / ۲۴)" پس چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ آیا مگر به قلبشان قفل زده شده است؟ همچنین از آیات قرآن استفاده می‌شود که علاوه بر علم حصولی، شناخت حضوری به خداوند نیز کار قلب است و قلب آدمی به‌گونه‌ای است که می‌تواند چنین ادراکی داشته باشد و اگر

ندارد آن دل بیمار و کور است. در همین ارتباط است که خداوند می‌فرماید: "فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج/ ۴۶)" در حقیقت، چشم‌ها کور نیستند، اما دل‌هایی که در سینه‌ها هستند، کورند.

۵) وحی

یکی دیگر از مهم‌ترین ابزارهای شناخت در اسلام وحی است. وحی یعنی تفهیم ویژه یک سلسله حقایق و معارف از جانب خداوند به انسان برگزیده (پیامبر) از راهی غیر از طریق عادی معرفت - تجربه، عقل، کشف و شهود برای ابلاغ به مردم و راهنمایی آنان (کریمی، ۱۳۸۷: ۳۶) طبق معارف قرآن کریم، انسان نمی‌تواند با ابزارهای معرفتی (نظیر عقل، حس و قلب) سعادت خود را تضمین نماید و این ابزارها به‌رغم اینکه توانایی‌های متعددی دارند در برخی از موارد دچار خطا و اشتباه می‌شوند و منبع مطمئن و همیشگی محسوب نمی‌شوند و خداوند برای سعادت و خوشبختی انسان راه خاصی برای سخن گفتن با خلق انتخاب نموده است که از هر خطایی مصون است (علامه طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۸: ۱۱۰) که این راه همان وحی است. به‌عبارت‌دیگر، "عقل" و "حس" آن دسته از منابع معرفتی هستند که اولاً از افق مفهوم، با واقعیت ارتباط دارند درحالی‌که "وحی" بدون وساطت، مفهوم واقعیت را در معرض آگاهی خود قرار می‌دهد. ثانیاً "حس"، جزئیات عالم هستی و "عقل"، توانای درک کلیات را دارند، درحالی‌که "وحی" هم جزئیات و هم کلیات را باهم درک می‌کند و به‌عنوان متمم و مکمل حس و عقل به کار می‌رود (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۲۵)

جمع‌بندی

گفته شد نظریات غربی در حوزه علوم انسانی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی به این علوم باشد. جامعه اسلامی به علوم انسانی نیاز دارد که با تکیه بر منابع متقن و سعادت‌بخش بتواند در راه رسیدن به تعالی و رشد انسان گام بردارد. متأسفانه علوم انسانی رایج موجود کاملاً مبتنی بر مبانی غربی و سازگار با اومانیسم و سکولاریسم است؛ از این رو آثار و نتایج آن قابل‌پذیرش اسلام نمی‌باشد؛ زیرا که علوم انسانی غرب دارای مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی خاصی است که از نظر قرآن، آن مبانی ناقص است. مبانی علوم انسانی در غرب جهان‌بینی مادی و در فرهنگ و فلسفه اسلامی جهان‌بینی الهی است، به همین جهت باید‌ها و نبایدهای دو فرهنگ با توجه به مبانی متفاوت می‌گردد. در همین راستا می‌توان به سه چالش اساسی و عمده علوم انسانی رایج فعلی با آموزه‌های قرآنی اشاره کرد:

اولین چالش نحوه تلقی علوم انسانی رایج از هستی و واقعیات پیرامون آن است؛ زیرا در هستی‌شناسی علوم انسانی رایج غرب، معتقد است که دین در حوزه اجتماع هیچ حرفی برای گفتن ندارد این خود انسان است که آموزش را تدبیر می‌کند؛ دومین چالش نحوه تعریف و تفسیر آن‌ها از چیستی انسان است؛ علوم انسانی رایج غرب، در حوزه انسان‌شناسی، انسان‌محوری در برابر خدامحوری و تک‌ساحتی بودن انسان را مطرح می‌کند و در نگاه

آن‌ها انسان موجودی خود بنیاد و خودمختار فرض شده است. سومین چالش نسبت‌گرایی در معرفت‌شناسی است. علوم انسانی رایج غرب، در حوزه معرفت‌شناسی، راه معرفت را منحصر به حس و تجربه می‌دانند درحالی‌که می‌دانیم تجربه و حس انسان چقدر دچار خطا می‌شوند.

بدیهی است علوم انسانی‌ای که می‌خواهد جهت دهنده افکار مردم باشد که از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی چنین تلقی دارد؛ این‌چنین علوم انسانی نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای جامعه‌ای باشد که اندیشه خدامحوران را مبنای تحلیل و تفسیر خود از جهان و انسان و معرفت قرار می‌دهند. آنچه این مقاله درصدد تبیین آن بوده است اهتمام به بازتعریف مبانی فلسفی علمی علوم انسانی، یعنی مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی بر اساس آموزه‌های قرآنی است. نگارنده معتقد است عمده چالش ما با علوم انسانی رایج، ناشی از ناهمگونی آن با مبانی ارزشی جامعه دینی و متأثر از اختلاف در مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی علوم انسانی است؛ از این‌رو، قبل از هر اقدام، باید تبیین صحیحی از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی به دست داد و سپس بنیان علوم انسانی را بر پایه آن‌ها استوار نمود. این پژوهش مدعی است که با بازتعریف مبانی علمی فلسفی علوم انسانی و لحاظ نمودن تعالیم قرآنی می‌توانیم شکل تکامل‌یافته‌تری از علوم انسانی ارائه دهیم.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. احمدی، حسن (۱۳۶۳). «علم النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی و تطبیق آن با روان‌شناسی جدید» تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۳. اژدری زاده، حسین (۱۳۸۹). «مبانی هستی‌شناسانه جامعه‌شناسی اسلامی» مجله دو فصلنامه علمی- تخصص اسلام و علوم اجتماعی، س ۲، ش ۳.
۴. آل سید غفور، سید محسن (۱۳۹۴). «مبانی معرفت‌شناختی و تفسیری مردم‌سالاری دینی» مجموعه مقالات سومین همایش ملی نظریه مردم‌سالاری دینی، ج ۲، قم: معارف.
۵. خمینی، روح‌الله (ره) (بی‌تا). «صحیفه نور» ج ۱۷، انتشارات نشر آثار حضرت امام خمینی (ره).
۶. انوری، حسن (۱۳۷۵). «فرهنگ بزرگ سخن» ج ۷، اول، تهران: انتشارات سخن.
۷. ایان بار بور (۱۳۷۴). «ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی» تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۸. باقری، اشرف السادات (۱۳۸۷). «ماهیت علوم انسانی و روش‌شناسی آن» مجله کنگره علوم انسانی.
۹. باقری، مصباح الهدی؛ کاظمی نجف‌آبادی، محمدرضا (۱۳۹۲). «تبیین الگوی رهبری قوم بنی‌اسرائیل به دست حضرت موسی (ع) پژوهشی قرآنی» مجله اندیشه مدیریت راهبردی. س ۷، ش ۱۴.
۱۰. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹). «رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی» فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، س ۱۶، ش ۶۳.
۱۱. بهشتی، سید محمد (۱۳۸۹). «شناخت از دیدگاه فطر» تهران: بقیعه.
۱۲. پارسانیا، حمید (۱۳۹۲). «جهان‌های اجتماعی» ج ۲، قم: کتاب فردا.
۱۳. پازوکی، شهرام (۱۳۷۹). «دکارت و مدرنیته» فصلنامه فلسفی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱.
۱۴. پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۸۳). «عقل و اعتقاد دینی» ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
۱۵. جمعی از اندیشمندان (۱۳۹۱). «تحول در علوم انسانی، مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی» کتاب فردا، قم، جلد ۳.
۱۶. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۸). «اندیشه سیاسی امام خمینی» تهران: پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.
۱۷. جمعی از نویسندگان (۱۳۶۱). «علوم انسانی، اسلام و انقلاب فرهنگی» جهاد دانشگاهی، تهران.
۱۸. جوادی آملی (۱۳۸۳). «نسبت دین و دنیا: بررسی و نقد نظریه سکولاریسم» قم: نشر اسراء.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹). «معرفت‌شناسی در قرآن» قم: اسراء.
۲۰. حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۳). «مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی» تهران: سازمان سمت.
۲۱. حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵). «روش‌شناسی در علوم سیاسی» قم: دانشگاه مفید.
۲۲. خسرو پناه، عبدالحسین (۱۳۸۹). «کلام جدید با رویکرد اسلامی» قم: نشر معارف.
۲۳. دامپی‌یر (۱۳۷۱). «تاریخ علم» ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
۲۴. دانایی‌فرد، حسن؛ الوانی، سید مهدی؛ آذر، عادل (۱۳۹۰). «روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع» تهران: انتشارات صفار.

۲۵. دیویس، تونی (۱۳۷۸). «اومانیسم» ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
۲۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۸). «رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی، مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده، کتاب اول» قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۲۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۷). «المفردات فی غریب القرآن» تحقیق محمد خلیل عیتانی، تهران: مؤسسه فرهنگ آرایه.
۲۸. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۵). «معرفت دینی از منظر معرفت‌شناسی» تهران: کانون اندیشه جوان.
۲۹. رجبی، محمود (۱۳۸۰). «انسان‌شناسی» قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۰. رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۴). «کندوکاوها و پنداشته‌ها، مقدمه‌ای بر روش شناخت جامعه و تحقیقات اجتماعی» تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۱. ساداتی نژاد، سید مهدی و شیرازی، علی (۱۳۹۵). «بررسی مقایسه‌ای مبانی معرفت‌شناختی در نظریه مردم‌سالاری دینی و نظریه دموکراسی مشورتی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی (ره) و یورگن هابرماس» مجله جستارهای سیاسی معاصر، س ۷، ش ۳.
۳۲. ساداتی نژاد، سید مهدی (۱۳۹۲). «بومی‌سازی علوم انسانی و ضرورت بازبینی مبانی انسان‌شناسی» مجله پژوهش‌های سیاست اسلامی، س ۱، ش ۱.
۳۳. شهید مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). «شناخت در قرآن» مشهد، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۳۴. صانع پور، مریم (۱۳۸۷). «نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانستی» چاپ اول بی‌جا: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۳۵. صانع پور، مریم (۱۳۸۹). «مبانی معرفتی اومانیسم» مجله قبسات، شماره ۱۲.
۳۶. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). «شیعه در اسلام» به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم.
۳۷. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۴). «مجمع البحرین»، ج ۱، چاپ سوم تهران، مرتضوی.
۳۸. علامه طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۳). «ترجمه تفسیر المیزان» ج ۱، ۲، ۵، ۱۸، ۲۰، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۹. علامه طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۷). «شیعه، به کوشش سید هادی خسروشاهی» قم: بوستان کتاب، اول.
۴۰. علامه طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۹). «انسان از آغاز تا انجام» به کوشش محمد سید هادی خسروشاهی و محمد حجتی کرمانی، قم: بوستان کتاب.
۴۱. علامه طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۵). «تحریری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم» شرح محمدباقر شریعتی سبزواری، قم: بوستان کتاب، اول.
۴۲. کریمی، مصطفی (۱۳۸۷). «وحی شناسی» قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
۴۳. گلشنی، مهدی (۱۳۷۷). «از علم سکولار تا علم دینی» تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۶). «اخلاق در قرآن» قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۴۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). «به‌سوی خودسازی» قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۴۶. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). «انسان‌شناسی در قرآن» قم: مؤسسه آموزشی پژوهش امام خمینی.
۴۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). «راهنما شناسی» قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛
۴۸. مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). «فلسفه شناخت» جلد ۴. تهران: انتشارت صدرا.

۴۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). «ترجمه تفسیر نمونه» ج ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۱۲، ۵، ۳، ۱، ۲۵، اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۵۰. میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۱). «گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی» فجر ولایت، قم.
۵۱. میرزا پور ارمکی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «اهمیت و ضرورت تحول علوم انسانی و تولید علم دینی و راهکارهای تحقق آن» فصلنامه رهیافت، ش ۴۹.
۵۲. نقی پور فر، ولی الله (۱۳۸۴). «اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن» چاپ بیست و دوم، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی.
۵۳. هالینگ دیل، ریجنالد (۱۳۸۷). «تاریخ فلسفه غرب» ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: ققنوس.
۵۴. های، کالین (۱۳۸۵). «درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی» ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
۵۵. هملتون، پتر (۱۳۸۶). «روشنگری و تکوین علوم اجتماعی» ترجمه محمد نبوی، تهران: آگه.
۵۶. واثقی، قاسم (۱۳۸۶). «مدیریت اسلامی» پنجم، قم: انتشارات زمزم.
۵۷. واعظی، احمد (۱۳۷۷). «انسان از دیدگاه اسلام» تهران: سمت.
۵۸. وکیلی، هادی (۱۳۸۴). «نقد مبانی اومانستی حقوق بشر غربی» نشریه کتاب نقد، ش ۳۶.
۵۹. جوادی آملی در دیدار حاجی بابایی، وزیر آموزش و پرورش (۱۳۹۰/۱/۱۶) برگرفته از سایت:
<http://www.newsforall.blogsky.com/16/01/1390/post>
۶۰. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۸/۷/۲۸). در دیدار با بانوان قرآن پژوه کشور؛ برگرفته از: سایت:
<http://www.khamenei.ir>
۶۱. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲/۲/۱۹). دیدار با اعضای شورای انقلاب فرهنگی. برگرفته از سایت:
<http://www.khamenei.ir>